



(شهید والا مقام احمد صالح آبادی)

نام پدر: عباس

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۳/۹

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۱۳

محل شهادت: جزیره‌ی مجنون

نام عملیات: خیبر

مسئولیت: فرمانده دسته

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه‌ی ۲۷، ردیف ۱۲، شماره‌ی ۱

فرازی از وصیتنامه

پدر و مادر عزیزم، تشکر می‌کنم از این که در زمان کودکی مرا با نام حسین(ع) آشنا کردید که براستی عشق حسین(ع) بالاترین عشق‌هاست. بدانید یاد خدا آرامش دهنده‌ی دل‌هاست؛ رمز پیروزی ما فقط در یک چیز است: ذکر دعا و اطاعت از امر ولایت فقیه که همان امر صاحب الزمان (عج) است.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

در تاریخ ۱۳۳۹/۳/۹ در صالح آباد شهری خداوند فرزندی به حاج عباس عطا کرد که نام او را احمد نهاد. احمد در یک خانواده‌ی مذهبی و متدین رشد کرد. پس از پشت سر گذاشتن دوران ابتدایی و راهنمایی، مدتی به شغل آهنگری و سپس به کمک پدر در بازار به تجارت چای پرداخت. در دوران انقلاب، به فرمان امام خمینی (ره) در تظاهرات خیابانی و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد. بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، که انقلاب اسلامی به ثمر نشست، احمد همانند دیگر جوانان آن زمان به حفظ دستاوردهای انقلاب پرداخت. ابتدا به خدمت سربازی رفت که دوران خدمت او مصادف با جنگ تحمیلی بود. پس از اتمام خدمت، در قالب نیروی بسیجی به جبهه‌های جنگ اعزام شد. در عملیات‌های مختلفی شرکت کرد و در مناطق عملیاتی کردستان، فکّه، هورالهویزه، سر پل ذهاب و جزایر مجنون با سمت‌های آر.پی.جی.زن و فرماندهی دسته به دفاع از خاک ایران اسلامی پرداخت. در عملیات مسلم‌بن‌عقیل، هنگامی که به عنوان امدادگر لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) مجروحان را به بهداری منتقل می‌کرد، بر اثر اصابت ترکش، از ناحیه‌ی دست مجروح و سه انگشتش قطع شد که پس از بهبود مختصر، دوباره به جبهه اعزام شد.

سرانجام، به تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۳ در عملیات خیبر در منطقه‌ی عملیاتی جزیره‌ی مجنون بر اثر اصابت گلوله‌ی مستقیم تیر به پیشانی به لقاءالله پیوست. شایان ذکر است که برادر بزرگ شهید (ابراهیم) به تاریخ ۱۳۶۴/۳/۱۰ در عملیات بدر در منطقه‌ی عملیاتی جزیره‌ی مجنون به درجه‌ی رفیع شهادت نایل شد و پدر و مادر شهید نیز به دیار باقی شتافته‌اند.

ویژگی های اخلاقی؛ دلسوز و مهربان، دوستدار ائمه‌ی اطهار (ع) به خصوص امام

حسین (ع)، دستگیر فقرا و مستمندان، پایبند به ارزش‌ها، اعتقادات و ولایت فقیه بود.

خاطره‌ای به نقل از اقوام شهید؛ در بازدید مقام معظم رهبری در دوران ریاست

جمهوری از مناطق جنگی، شهید بزرگوار توفیق دیدار با آقا را پیدا کرد. بعد از مصافحه و

احوالپرسی، شهید مبلغی پول به ایشان داد. آقا فرمودند: «این پول بابت چیست؟» شهید در

جواب گفت: «این مبلغ را در مدت حضورم در جبهه پس انداز کرده‌ام، از شما می‌خواهم

آن را خرج ایتم و نیازمندان کنید». این ماجرا در آن زمان از طریق سیمای جمهوری

اسلامی پخش شد.

دل نوشته‌ای از هم‌رزم شهید

ای سفر کرده...!

تا افق‌های روشن دیدار پر کشیدی و راهی برگزیدی که آغازش پایانِ بودن است و

پایانش آغاز «بودن». چشم‌هایت از ابتدا به رنگ کوچ بود؛ هجرت برای تو نردبان عروج

بود تا کهکشان دیدار و شهادت، نقطه‌ی عطفی در آن! سردار روشنی بودی و از پیشانی‌ات

نسیم صبح می‌وزید. احمدجان! خون پاک تو بر زمین ریخت و جهانی را به حرکت

درآورد. امروز خون حماسه‌ی تو در رگ‌های زمان جاریست، ای شمع محفل بشریت،

سوختن و آب شدن، ابتدای تو بود و در ادامه‌ی آن، فنای در راه دوست. دست در آغوش

هستی گشودی و حیات جاوید را به تجربه‌ی نشستی... .

ما در بیعت سرخی که با تو بستیم، در ملکوت یاد تو قدم می‌زنیم و نام تو را که «طنین

استقامت» دارد، زمزمه می‌کنیم. اینک ما، این واماندگان از قافله‌ی هجرت، در کوره راه

هستی، غبار راه تو را می‌جوئیم به امید نشانی راهی تا منزل دوست... .

یادباد آن روزگاران، یاد باد

در هنگامه‌ی عملیات خیبر، عراق از یک طرف جبهه، فشار زیادی روی نیروهای ما آورده بود. با اینکه خط ما در حال سقوط بود، اما بچه‌ها دست از مقاومت نمی‌کشیدند. در همین حال از یک بسیجی پرسیدم: «برادر از خط شمالی چه خبر؟» گفت: «از آنجا عراق نمی‌تواند پیشروی کند. ظاهراً نیرو به اندازه‌ی کافی باشد!».

حاجی گفت: «به خدایی که بالای سر ماست وقتی به خط شمالی رفتم، هیچ نیرویی از ما در آنجا نبود و دشمن هم کلی عقب نشسته بود!».

« بر اوج آسمان »

ای شهیدان! شرم داریم از شما	روی پر آزریم داریم از شما
ای شماها شیر مردان دلیر	ای یلان جنگجو در جبهه شیر
از شما ای یاوران دین ما!	پشتبان مذهب و آیین ما
شمع بزم عاشقان انقلاب	رهروان کاروان انقلاب
سر به اوج آسمان سائیده‌اید	گرچه در خاک وطن خوابیده‌اید
در زمین گر آرمیده جسمتان	آسمان‌ها مفتخر از اسمتان
نامتان آوازه در گیتی فتاند	یادتان افسانه بر دلها نشاند